



<http://www.arianaafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۲/۱۸

م. اسحاق نگارگر

بازهم داستانی از شهر خربوزه

من در هفدهم فبروری ۲۰۱۷ داستان بی عدالتی ها و امتیازها را در شهر خربوزه نوشته بودم و اینک بی عدالتی ها و امتیاز طلبی های بیشتر کشور واحدی را که از نیاکان به ارث گرفته بودیم در خطر هرج و مرج و حتی تجزیه قرار می دهد. فاعتبروا یا اولی الابصار ۱۷ فبروری ۲۰۱۷ برمنگهم نگارگر

نمی دانم در کجا خوانده ام که در شهری که آنرا شهر امتیازها و بی عدالتی ها یا همان شهر خربوزه می خوانند رسمی بود که مرگ اشخاص را نیز به حساب قدرت و اهمیت شان برای دیگران خبر می دادند. در این شهر بُرجی بود و در آن بُرج زنگی نصب کرده بودند که وقتی یکی از ساکنان شهر داعیی اجل را لبیک می گفت کس و کار او در آن برج می رفتند و اگر متوفا از مردم غریب شهر یا به اصطلاح صاحب اعتباران از لگه و بُگه بود فقط یک زنگ می زدند و مردم از آن زنگ می فهمیدند که یک آدم عادی و فاقد اعتبار و رسوخ اجتماعی چشم از زندگی پوشیده است و اگر از تاجران و بازاریان می بود دو زنگ می زدند. برای مأموران و مستخدمان دولت سه زنگ می زدند و اگر از وزیران، قضایان و مشاوران گماشته شده فوق رتبه می بود برایش چهار زنگ می نواختند و در صورت مرگ پادشاه و رئیس جمهور پنج زنگ می زدند و مردم شهر می فهمیدند که حضرت عزرائیل به سراغ شخص رئیس دولت آمده است. باری رندی مست که اعتبارات مجازی زندگی دیگران برایش ارزش نداشت مدتی در شهر اقامت اختیار کرد و از این رسم مبتنی بر امتیاز آگاه شد و در آن برج رفت و دسته زنگ را برداشت و هفت ضربه پیهم بر زنگ کوفت. مردم شهر همه با این زنگ های غیر معمول از خانه های خود بیرون ریختند و از مست پرسیدند: "زود بگو که چه کسی مرده است که تو هفت زنگ زدی؟"

و او گفت مردی بسیار مهم مرده است."

گفتند اگر وزیر یا قاضی و یا یکی از مشاوران فوق رتبه مرده است چهار زنگ میزدی."

مست گفت: "اما آن مرد مهم تر از این ها بود!"

گفتند: "زبان ما لال اگر خود رئیس دولت مرده است پنج زنگ میزدی ولی بالاتر از پنج زنگ سنت این شهر نیست."

مست گفت: "آنکه مرده است از رئیس دولت نیز مهمتر است!"

مردم درماندند و گفتند: "مهمتر از رئیس دولت در این شهر کسی نیست که بمیرد؛ زود باش و بگو کی مرده است؟"

و مست گفت: "این راز را جز در حضور رئیس دولت در حضور دیگری نتوان گفت."

مست را لوله و لوپان به حضور رئیس دولت بُردند و مست نیز گفت: "جناب رئیس در شهر شما عدالت مرده است

و عدالت مهم تر از هر کدام شماست."

جناب رئیس جمهور! من امشب همان مرد مست استم و با چشمان گریان برای تان میگویم که در شهر شما جوانی به نام فیروز در کنار اقامتگاه جناب عالی خود را آتش زد و جان سپرد به خاطر اینکه زورمندانی که نه شرم از خدا(ج) دارند و نه ترس از قانون بر دختری تجاوز به عنف کردند که قرار بود ناموس او باشد. او با آتش زدن خود به شما اعلام کرد که در شهر شما عدالت و تقوا هر دو با هم مرده است.

روز گاری این مردم پاس ناموس بیگانگان را داشتند ولی اینک پاس ناموس خواهر خود را ندارند!!

جناب رئیس جمهور!

تا وقتی این متجاوزان ناموس را نیافته اید و در همانجا که فیروز خود را و با خود ارزش های عدالت و تقوا را آتش زده است نتوانید به دار بنزید عدالت و تقوا دوباره در محیط شما جان نمی گیرد و هیچ کس داستان جدی بودن و دسپلین داشتن شما را به پیشیزی هم نمی خرد.

من به عنوان مرد در برابر همسر خود و تمام زنان جهان احساس سر افکندگی می کنم که این مرد، این مدعیی مسلمانی و این بُت شکن تأریخ که لاف شجاعتش گوش فلک را کر کرده است در شهری که قانون دارد، پولیس دارد و بالاخره رئیس جمهور هم دارد در دست آن شهوت لعنتی آن قدر زار و زبون است که زنی را که پنداشته است نظم و قانون جامعه از او حمایت می کند و او به همان دلگرمی می رود که علم بیاموزد و برای سرزمین خود عضوی مفید باشد؛ مورد تجاوز قرار میدهد. روح فیروز خانه به خانه کشور شما می رود و فریاد می زند:

"آی مردم ناموس فرد ناموس جامعه است و اگر جامعه قادر نباشد که از ناموس فرد دفاع کند آن جامعه بی ناموس می شود و در آن جامعه عدالت و تقوا هر دو می میرند و در چنان جامعه ادعای دینداری نیز جوری پوچ می شود که هرگز خریداری نخواهد داشت".

و من همان رند مست استم که باز هم رسا تر فریاد خواهم کرد که:

ایین نه مردانند این ها صورتند

گُشته نامند و مُرده شهوتند

وقت خشم و وقت شهوت مرد کو؟

طالب مردی چنینم کو به کو

کو درین دو حال مردی در جهان

تا فدای او کنم امروز جان

مردی این مردیست نی ریش و دگر

ور نه بودی شاه مردان (....) خر

مثنوی مولانا

فاعتبروا یا اولی الابصار ۱۷ فبروری ۲۰۱۵ برمنگهم نگارگر